هو العلیم

ستاریت خدا چگونه نگاه ما به دیگران را تغییر می‌دهد؟
حفظ آبروی مردم و رهایی از طلبکاری با عبادت

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸ - مجلس چهاردهم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهُ عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ
و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعين

وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأنّکَ أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأنّکَ يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكَمُ الحاكِمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ؛
خدایا اگر ترس از تعجیل عقوبت بود من گناه نمی‌کردم و گِرد گناه نمی‌گشتم و این عدم ترس نه به این جهت است که تو بر کار من نظارت نداری و بر امور و کار من اشراف و اطلاع نداری، بر خصوصیات، تصرفات، افعال و اعمال، افکار، مسائل نفسی و ذهنی من اطلاع نداری، نه! این حرف‌ها نیست؛ تو در بالاترین مرتبهٔ از نظارت، اشراف، اطلاع و آگاهی نسبت به من قرار داری.

علت مسامحهٔ در اجتناب گناه و خطا

پس این مسامحهٔ در اجتناب گناه و خطا برای چیست؟! به‌خاطر این است که تو بهترین ساتر و پوشاننده هستی و کار بندگانت را افشا نمی‌کنی، از این نظر خیالمان جمع است و راحت هستیم و خدایی داریم که هرچه از ما ببیند چشمش را می‌بندد و غمض عین می‌کند و بر صِغَر ما، ضعف ما، قصور ما و ناتوانی ما رحمت می‌آورد.

در مقام حسابرسی «أحكَمُ الحاكِمين» هستی و دقیقاً می‌دانی که چه کنی و به این پرونده چگونه رسیدگی کنی. کسی نمی‌تواند در پروندهٔ ما درقبال تو دست ببرد، فایل‌ها را بردارد، جابه‌جا کند و صحنه‌سازی کند! و در مقام کرامت بالاترین مرتبهٔ از کرامت را داری.

گذاشتن قرآن روی زمین توهین و اهانت به قرآن

دو نکته به‌نظرم رسیده بود که قبل از [عرایضم] بگویم، آن شب ملاحظه کردم ـ بعضی از رفقا حالا اطلاع نداشتند ـ قرآن‌ها روی زمین است! گذاشتن قرآن روی زمین توهین و اهانت به قرآن است؛ یا باید قرآن روی رحل باشد یااینکه انسان قرآن را در کنار خودش قرار بدهد، نباید روی زمین باشد! یکی هم اینکه ادعیه و دعاها و زیارت‌هایی که در شب‌های قدر است روندش برای توجه و برای جلب انوار و استفادهٔ بهتر است که زیارت عاشورا آخرین مرتبهٔ از قرائت و تلاوت باشد، سایر ادعیه قبل از زیارت عاشورا باشد و بعد هم منبر و ذکر مصیبت و امثال‌ذلک.

تبعات و خطرات افشاء اسرار مردم

این عبارتی که امام علیه‌السّلام در اینجا می‌فرمایند، عرض شد که خدای متعال در مقام ستاریت مراتب مختلفی دارد؛ مرتبهٔ اولش این است که نسبت به اطلاع سایر افراد خدا اقدامی نمی‌کند ـ خودش که می‌داند ـ مگر اینکه خود انسان اقدام کند، کاری را که انجام می‌دهد در مَرأی و منظر دیگران باشد، دیگران اطلاع پیدا کنند و همه بدانند. صحبتی با یکی دیگر بین‌الاثنینی کرده است حالا خدا بیاید این صحبت را به وسائل مختلف و وسائط مختلف برای دیگران فاش کند، این چقدر مسائل به‌وجود می‌آورد و چقدر ممکن است تبعات و خطراتی داشته باشد و قضایایی داشته باشد. حالا یکی حرفی نسبت به بندهٔ خدایی زده است بعد هم خودش پشیمان شده است، آدم حالا بیاید بعد از گذشت دو ماه یا سه ماه یا یک سال [بگوید] که راستی می‌دانی فلانی راجع به شما چه گفت؟! راجع به تو یک همچنین حرفی زد و همچنین مسئله و قضیه‌ای را گفت. هیچ، فاتحه! حالا دیگر بیا و درستش کن و چه مسائلی به‌وجود می‌آید! حالا چه‌بسا خودش که گفته پشیمان هم شده، توبه هم کرده، استغفار هم کرده و کسی هم اطلاع ندارد و هیچ‌کسی خبری هم ندارد، آدم برود این مسئله را بگوید! چقدر زشت و قبیح است و چقدر وقیح

است و چقدر از مرحله پرت هستند آنهایی که با وسائلی به امور خفیه و باطن مردم اطلاع پیدا می‌کنند، این قضیه و مسئله واویلا است! اینها بدترین چیز است.

تعریف از شخصیت انیشتین و اظهار پشیمانی او

منشأ بمب اتم انیشتین بود گرچه خود انیشتین مرد معتقدی بود و در حال و هوای خودش اهل دعا و این مسائل بوده و به‌دنبال کشف بعضی از مسائل بوده است. گفته بوده است که ای‌کاش به‌جای این‌همه تأملات و تحقیقات و اموری که راجع به فیزیک کردیم یک‌قدری راجع به متافیزیک هم کار می‌کردیم و به‌دنبال آنها می‌رفتیم! ای‌کاش من فارسی می‌دانستم و می‌دیدم این بزرگان از عرفاء امثال حافظ و اینها در مطالبشان چه چیزهایی نهفته است. علیٰ‌کلّ‌حال مرد [معتقدی] بوده است و از اینکه فوائد و مسائل آن منجر به ساخت بمب اتمی و اینها شده بود بسیار بسیار پشیمان بود و دائماً متذکر می‌شد. در یک مجلس تجلیلی که برای او گرفته بودند آمد و صحبتی که کرد این بود، گفت که ما آرزو داشتیم با این وسیله‌ای که ساخته می‌شود بتوانیم در خدمت صلح و کمک به بقاء بشریت قدم برداریم، نمی‌دانستیم که این وسیله باعث اعدام و انهدام نسل بشریت شده است و باید متأسف باشم از اینکه با این اکتشافات ما مسئله به اینجا رسیده است!

حالا این وسائلی که بشر ساخته باید در چه راهی از آن استفاده کند؟! آیا در راه افشاء اسرار مردم؟! یعنی این است؟! حالا که خدا یک تکنیک و تکنولوژی را در اختیار انسان قرار می‌دهد، آدم باید چگونه استفاده کند؟! در چه راهی و در چه مسیری استفاده کند؟ اینجاست که مسائل وجدانی و فطری و مسائل اخلاقی آن کسی را که حائز این صفات حسنه و صفات اخلاقی است را در راهی قرار می‌دهد که این وسائل را برای رضای الهی مورد بهره‌برداری قرار بدهد و خدای ناکرده درمقابل، آن کسانی که فاقد این صفات حسنه و فاقد مسائل اخلاق و فاقد مسائل و صفات و ارزش‌های عالیه هستند، آنها را وامی‌دارد تا از این امور و از این وسائل در راه رضای شیطان و سخط خدا به اسم خدا، به اسم خدا! و به اسم تکلیف و اینها استفاده کنند! آن‌وقت دیگر چه‌ها خواهد شد!

خدا می‌گوید که آقا چرا باید نگاه کنی ببینی این بنده چه گفته است؟! به تو چه مربوط است؟! آیا به تو گفته است؟ در مَرأی گفته است؟! به تو چه ربطی دارد که او در خفا چه‌کاری انجام داده است؟! آیا جلوی تو و روی سِن رفته است یااینکه کاری بین خودش و خدا کرده است؟! چرا باید فاش شود؟! چرا باید این مسئله بازگو شود؟! چرا باید در پرونده برای روز مبادا گذاشته شود؟! این پرونده را برمی‌دارند و اطلاع پیدا می‌کنند، چطور اینکه دارند می‌کنند! همهٔ اینها بر خلاف مسیر خداست. خدا هم چه‌کار می‌کند؟! می‌گوید که حالا که قرار است با من این‌گونه رفتار کنی و با بندگان من این‌طور رفتار کنی، من هم بلدم چطور شما را بچرخانم! مدام بچرخانم و مدام بچرخانم! از اینجا کارتان پیش نمی‌رود سراغ او می‌روید و می‌بینید اینجا هم نشد و مدام دور خودتان مثل خر عصاری می‌چرخید و راه به جایی نمی‌برید! چرا؟! چون دارید بر خلاف مسیر او و بر خلاف رضای او و بر خلاف او حرکت می‌کنید و قدم برمی‌دارید! ولی خدا ساتر است و می‌پوشاند. لذا داریم وقتی غیبت شخصی را کردید اصلاً نگذارید که به گوش او برسد،[1] نه‌اینکه بیایی و بگویی که آقا من غیبت شما را کردم راضی باشید! مگر اینکه حالا به گوشش رسیده باشد. همین گفتن اینکه آقا من غیبت شما را کردم، این یک مسئله‌ای در نفس او ایجاد می‌کند که ازبین نمی‌رود! چرا انسان نفس یکی را مکدر کند؟! چرا آلوده کند؟! بله، اگر به گوشش رسید انسان باید برود و عذرخواهی کند ولی وقتی نرسید انسان نباید مطلب را پیگیری کند. استغفار کند؛ در نفس خود بین خود وخدا استغفار کند و خدا هم وسایل برای اخفاء آن را پیش می‌آورد.

---

[1] . ***الكافي***، ج ۲، ص ۳۵۷.

جبّهٔ بایزید

این مقام، مقام ستاریت است که خدا عیب را می‌پوشاند نه‌اینکه عیب را ظاهر کند و عیب را دربیاورد و برود دنبال اینکه او چه عیبی دارد. این یک مسئله‌ای است؛ یعنی باید به این قضیه رسید که این شخص چه انگیزه‌ای می‌تواند داشته باشد. چند شب قبل عرض شد مثلاً افرادی که راجع به بعضی امور صوفیه و دراویش ـ حالا کسانی که سابق بودند ـ دنبال کتاب‌ها و این‌طرف و آن‌طرف می‌روند و می‌گردند یک چیزی پیدا کنند و یک کلامی پیدا کنند که بتوانند مستمسک قرار بدهند! حالا کلام هم صحیح باشد ولی او از درونش یک اشکالی دربیاورد که آی این آقا این‌طوری است! آی آن آن‌طوری است! عزیز من، مگر تو بیکاری؟! این‌همه مسئله داری و این‌همه مشکل داری و این‌همه مطلب است، چسبیده به اینکه برود به یکی از اینها که در قرن ششصد هفتصد است یک چیزی از سوراخ‌سنبه‌ها پیدا کند که آی او این را گفته است! [گفته است:] «لَیسَ فی جُبَّتی.» بایزید می‌گوید که جبّهٔ من خدا است. اولاً نگفته خدا، چرا به بندهٔ خدا تهمت می‌زنید؟! گفته است که غیر از خدا نیست. یک وقت می‌گوید که جبّهٔ من در آن خدا است؛ یعنی خدا کوچک شده و در لباس من رفته است! خب کِی همچنین حرفی زده است؟! او که نمی‌آید همچنین حرفی بزند. گفته است که غیر از خدا نیست و حرف درستی هم هست. من هم همین را می‌گویم: «لَیسَ فی جُبَّتی.» همهٔ عالم وجود، همهٔ اینها ظهور آن ذات بسیط و لایتناهی است و او هم همین را می‌گوید و در روایات و آیات قرآن و ادعیهٔ ما هم همین است.[1]

[می‌گویند که] نه، او آن را گفته است! این، آن را گفته است! ابراهیم ادهم این را گفته است! بلند شویم برویم این‌طرف را بگرد و آن‌طرف را بگرد و وقت را تلف کن که ببینیم آیا در بین کتاب‌ها چیزی نیست؟! این بزرگان چندتا حرف خوب داشته‌اند؟! حالا گیرم بر اینکه تو یک کلمه و یک جمله پیدا کردی، هزارتا جمله دارند؛ جملهٔ خوب، اخلاقی، صحیح، اعتقادی و مفید، تمام اینها را کنار می‌گذارید؟! اینها درد است! یعنی اینها مسئله است.

امام سجاد علیه‌السّلام به ما یاد و تعلیم می‌دهد که عزیزم! راهت خطا است. راه خدا، رفتن و در کتاب‌ها گشتن و نقص پیدا کردن نیست! حالا اگر برفرض یک نقص هم باشد، چه کسی نقص ندارد؟! چه کسی عیب ندارد؟! من خودم یک ساعت صحبت می‌کنم و در این یک ساعت ممکن است که ده موردش اشتباه و خطای لسان باشد و ممکن است یک حرف اشتباه بزنم. [می‌گویند که] آقای طهرانی شما یک همچنین چیزی گفتید؟! [می‌گویم که] بله اشتباه کردم، فردا می‌آیم تصحیح می‌کنم. چه اشکالی دارد؟! فرض کنید [می‌گویند که] او الآن در آنجا این را گفته است و مریدانش رفتند در آنجا چه کردند! آقاجان بیکاری؟! مگر کار و زندگی نداری؟!

آن‌وقت حالا اگر یکی از این حرف‌ها اینکه هیچ! اگر صد مقابلش را یکی که غیر از همین‌ها است ـ از طایفهٔ فقه و فقیه و فقها ـ گفته باشد با هزار لایه، مُشَما، لاستیک، فولاد، چدن و بتن می‌پوشانند و قفلش می‌کنند که اصلاً صدایش در نیاید! اگر صد برابرش باشد!

انکار قضیهٔ قرطاس و قلم توسط یکی از علماء شیعه

آقا بعد از سن نود سالگی گفته است که اصلاً این قضیهٔ عمر که «أنَّ الرجل لیهجر»[2] کذب است، چه کسی گفته درست است؟! عمر مسلمان بود، شما یا باید بگویید که عمر مسلمان نبود که این خلاف است... عمر مسلمان بود! نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت و نماز جماعت می‌خواند! اگر مسلمان بود، مسلمان که نمی‌آید همچنین حرفی بزند! ـ ببینم او که سر امام حسین علیه‌السّلام را برید مگر شب نماز

---

[1]. ***المقدمات فی نص النصوص***، ص ۲۰۳.

[2]. ***کتاب سلیم بن قیس هلالی***، ج ۲، ص ۶۵۸.

نمی‌خواند؟! مگر آن عمر بن سعد نماز نمی‌خواند؟! مگر آن شمر نماز نمی‌خواند؟! این چرت و پرت‌ها [چیست که می‌گویید؟!] ـ حالا از این بگذریم. حالا چون این شخص این حرف را گفته است، [می‌گویند که] نه، اشتباه شده و با او صحبت شده است و از حرفش برگشت! من خودم آن توبه نامه را خواندم! چون دشمن از آن سوء استفاده می‌کند [نباید چیزی بگوییم]! دشمن از چه سوء استفاده می‌کند؟! برداشتی چرت و پرت گفتی، دروغ گفتی، تهمت به تشیع زدی و تمام مسائل را [انکار کردی]! این چیزها را از ما بگیرید دیگر برای شیعه چیزی باقی نمی‌ماند! همین چیزها که ما داریم انجام می‌دهیم. یک همچنین مسئلهٔ به این مهمی را انکار کرده‌ای! [می‌گویند که] آقا یک اشتباه و خطایی شده است! آمده‌اند صحبت کرده‌اند و بعد هم ایشان گفته است که [اشتباه شده است]، ما دیدیم دشمن سوءاستفاده می‌کند [چیزی نگفتیم]! آخرش هم اعتراف نکردند که ما غلط و اشتباه کردیم! [می‌گویند که] نه، چون دشمن سوءاستفاده می‌کند، حالا خوب نیست که این چیزها این مطالب مطرح شود.

دفاع از شخصیت و مذهب حضرت مولانا

خدا نیاورد آن روزی را که حالا مولانا این را در مثنوی بگوید، اگر این را می‌گفت باور کنید بالای نقاره خانهٔ امام رضا علیه‌السّلام می‌رفتند و نقاره می‌زدند! یعنی اگر این مولانا بیچاره می‌آمد و می‌گفت، باور کنید هر روز می‌رفتند بالا [نقاره می‌زدند که] بیایید نگاه کنید! آی هوار! بیایید ببینید چه گفته است! اما چون او فقیه و عالم است صدایش را درنیاوریم، ببندیمش، در بسته کنیم، کسی هم نگوید و پشتش را هم نگیریم! برای چه پشتش را نگیریم؟! این حرف‌ها چیست؟! یکی زیارت عاشورا را انکار می‌کند که اصلاً زیارت عاشورا از معصوم نیست![1] البته فوت کردند و به رحمت خدا رفتند و در آنجا به آنها نشان می‌دهند که از معصوم هست یا نه! آن یکی زیارت ناحیه را زیارت واهیه تلقی می‌کند![2] و اصلاً کسی انگارنه‌انگار! آن فقیه والامقام می‌آید در کتابش معصوم را جایزالخطا می‌داند![3] ـ آن‌هم نسبت به مسائل تکلیفی و احکام نه در مسائل دیگر ـ [می‌گویند که] نه، اینها هیچ مسئله و اشکالی نیست! بالأخره یک فقیه اشتباهی می‌کند! بالأخره ما که [معصوم] نیستیم! اما این مولانا بندهٔ خدا اگر بگوید:

چون گفته است «دوست»، معلوم است که او سنّی است. دوست نه! چرا گفته دوست؟! اصلاً نمی‌گوید که این مولا را چه معنا کرده است!

کیست مولا آنک آزادت کند *** بند رقیّت ز پایت برکند[4]

که یک صدمش را هم شما نمی‌توانید بگویید! اما چون گفته است «دوست» پس معلوم است که سنّی است و حرفی در آن نیست! این چیست؟! این بیماری و مرض است و باید دنبال مداوا برویم و دوایش را پیدا کنیم. دارویش کجاست؟! دارویش دعای ابوحمزه امام سجاد علیه‌السّلام است. نه‌اینکه شب‌های ماه رمضان همین‌طوری بخوانیم و هِرّی برویم جلو! بعد هم [بگوییم] که دعای ابوحمزه خواندیم. نه عزیز من! بیا به تک‌تک این فقرات نگاه کن و توجه کن. تو که سواد داری و تو که این‌قدر می‌فهمی، این عبارت‌ها معنایش چیست؟!

امام سجاد علیه‌السّلام دارد می‌گوید که من به‌خاطر «خَیرُ السّاتِرین» تو می‌روم [خطا می‌کنم] و اگر ترس از عقوبت داشتم گناه نمی‌کردم ولی دیدم تو «خَیرُ السّاتِرین» هستی و این عظمت، رحمت،

---

[1] . مصدر در حال بررسی

[2] . مصدر در حال بررسی

[3] . مصدر در حال بررسی

[4] . ***مثنوی معنوی*** (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۲.

رأفت و عطوفت تو، این مسئلهٔ تو دست مرا بازگذاشته است که آن‌قدر مراقبت و دقت نداشته باشم و گاهی اوقات یک خطایی از من سر بزند. آن‌وقت ما برویم این‌طرف و آن‌طرف را بشکافیم [که فلان شخص چه گفته است]! این بندهٔ خدایی که در هفتصدسال قبل بود اگر الآن جلوی شما زنده بود، می‌گفت که بابا چرا دارید این‌قدر [اعتراض] می‌کنید، من منظورم از این مطلب این است چرا دنبال حرف‌های خوب من نیستید؟! چرا دنبال حرف‌های [مفید من نیستید]؟!

من یک دفعه در صحبت‌های قبل گفتم که شما جمع کنید ببینید مولانا که در کتابش راجع به عمر و اینها گفته است، ـ اصلاً ما می‌گوییم که راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هیچ چیز در *مثنوی* و در دیوانش ندارد ـ مگر کل آن یک صفحه بیشتر می‌شود؟! آن یک صفحه را از مثنوی بیرون بیاور و کنار بگذار. چه مرگی داری که بقیه‌اش را باید کنار بگذاری و اصلاً نگاه نکنی؟! شنیدم آن یکی بالای منبر می‌رود می‌گوید که باید *مثنوی* را با انبر گرفت! *مثنوی* را با انبر باید گرفت؟! یعنی هنوز شما فکر می‌کنید باز هم زمان این حرف‌ها است؟! باز هم وقت و فرصت برای این حرف‌ها است؟! این تعریفی که از امیرالمؤمنین در جاهای مختلف کرده است، ـ که چندتا از این اشعار را دیشب خواندند ـ اگر می‌توانید شما یک دهم این را بگویید! اگر می‌توانی بیا و بگو! این افقی که راجع به امیرالمؤمنین برای ما باز می‌کند، کدام‌یک از شما می‌توانید؟!

ما شعرهایی که راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفتید را هم دیدیم! إن‌شاءالله خدا به شما اجر دهد و کارتان بدون اجر نماند! ولی انصاف داشته باشید و با انصاف رفتار کنید! با انصاف برخورد کنید! فرض کنید اگر حالا اینها یک قوم و خویشی با شما داشتند، این‌طوری می‌گفتید؟! فرض کنید یکی از اینها پسرخالهٔ شما یا همسایه و رفیقتان بود، این کار را انجام می‌دادید؟! حالا چون هفتصد سال قبل است همه چیز باید ازبین برود و هرچه دلمان می‌خواهد بگوییم و هرچه دلمان می‌خواهد بتراشیم؟! چون برای هفتصد سال قبل است. حالا اگر همین بندهٔ خدایی که الآن برایش اینها را گفتید، همین الآن بود ـ شب شنبهٔ بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنهٔ ۱۴۳۸ـ چه‌کار می‌کردید؟! باز هم می‌رفتید در کتاب‌هایش نگاه کنید و ببینید در سوراخ‌سنبه‌ها چیزی می‌توانید پیدا کنید؟!

اینها چیزهایی است که آدم باید به فکر باشد؛ یعنی اینها راه و فکر انسان را تصحیح می‌کند. این مقام وحدت و این مقام اطلاق ـ که شما شنیدید ـ کشک نیست، اینها همین است. این مقام سعه، این مقام انبساط، این مقام یکرنگی و این مقام توحید، این چیزهایی که ما داریم می‌شنویم برای همین است. همین چیزها را باید مدّنظر قرار بدهیم آن‌وقت ببینیم خودمان باید چه‌کار کنیم، خودمان در ارتباط با افراد باید چه‌کار کنیم؟!

یک وقتی بعد از زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ یک مجلسی در منزل مرحوم آقا بود، مجلس روز غدیر هم بود. شخصی آمد گفت که آقا مثلاً فلان شخص را دیدم که در آنجا نشسته است و سکه و نقل می‌دهد و من سؤال کردم که پس فلان آقا کجا هستند؟! او در پاسخ گفت که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام همه‌جا هست یا امیرالمؤمنین حضور و غیبت ندارد! این نشان می‌دهد که همهٔ آنها هنوز... او الآن مثلاً خیلی ادعا کرده و یک هم‌چنین چیزی [گفته است]! من گفتم که نه، حرف، حرف خلافی نیست. شاید منظورش این است که مجلس متعلق به امیرالمؤمنین است و حالا یک کسی باشد یا نباشد و او نقل بدهد یا من نقل بدهم تفاوتی نمی‌کند، شاید منظور این است. دیگر او چیزی نگفت. بعد این مطلب به یک نفر دیگر منتقل شده بود. واسطه‌ای که نقل کرده بود وقتی که من این حرف را زدم گفت که البته این یک توجیهی است و این‌هم می‌شود یک توجیهی باشد. یعنی چه؟! یعنی من قبول ندارم و روی حرف و فکر خودم هستم. این چیست؟! این همان ایراد است، وقتی من دارم در اینجا توجیه می‌کنم بگو که بله، بسیارخوب یک چیزی است اشکال ندارد. حالا چون او با بعضی از مسائل ما مخالف است بنابراین اگر هم یک حرفی زده است ما باید آن‌طرف خلافش را بگیریم! چرا طرف وفاق را نگیریم؟! حالا مخالف [است]، مخالف باشد حرفش قابل توجیه است، وقتی قابل توجیه است

توجیه کن. مگر حتماً باید به نحوهٔ دیگری که صحیح نیست [انجام بدهی]؟!

مسئلهٔ اساسی در سیر و سلوک

این یک مطلبی است که ما باید به این مسئله فکر کنیم؛ یعنی یک مسئلهٔ واقعاً اساسی است؛ یعنی در سیر و سلوک انسان این مسئله خیلی مسئلهٔ اساسی است. بدون حل شدن این مسئله انسان قدمی برنمی‌دارد و مثل خر عصاری که گفتم دور خودش دور می‌زند! اما اگر انسان این مطلب را در نفس خودش تصحیح و درست کرد، حرکت و سیرش سریع انجام می‌شود. چرا؟! چون خیلی نزدیک شده و خیلی خودش را از مسائل، مهالک، کریوه‌ها و عقبه‌ها همین‌طور گذرانده و خودش را رد کرده است. خودش را در جریانی قرار داده که آن ظهور، ظهور اسماء حسنای الهی است نه‌اینکه خودش را در جریانی قرار داده است که آن بروز صفات شیطانی است. شما با صفات شیطانی که نمی‌توانید این‌طرف بروید؛ وقتی که در مظهریت صفت شیطان قرار گرفتید آن‌وقت بیایید راه خدا را بروید! اینکه درمقابل است و در دو طرف مقابل است. انسان می‌بیند این افراد می‌مانند، می‌ماندند و ماندند!

این مسئله و این مطلب «خَیرُ السّاتِرین» مسئله‌ای است که امام در اینجا به‌عنوان یک کلید برای حل مشکلات و راهکاری برای حرکت و سیر انسان قرار داده است که اصلاً به‌طورکلی انسان در نفس یک همچنین حالی داشته باشد. اگر یک مطلبی از شخصی می‌بیند که به نظرش احتمال خلاف و اینها دارد ـ و خوب هم می‌فهمد! و خوب هم تشخیص می‌دهیم قشنگ، این‌طور نیست که نفهمیم ـ بر همان سمت حُسن حمل کند. اگر یک رفتاری می‌بیند و اگر هرچه [می‌بیند این کار را انجام بدهد] مطلقا!

حضرت می‌فرمایند که تو «خَیرُ السّاتِرین» هستی و چون «خَیرُ السّاتِرین» هستی من دیگر آن‌قدر [دقت و مراقبت نمی‌کنم] گرچه باید مراقبت و مواظبت کنم! گرچه آنها را دارم، اگر هم یک خطایی از من سر زد دیگر خیال نمی‌کنم که دنیا به آخر رسید! نه، حالا خطا سر زد می‌گوییم که خدایا ببخش دیگر، تو خدا هستی بالأخره باید یک فرقی بین تو و ما باشد! تو خدایی خودت و ما هم بندگی، چموشی، خطا، زلل، جرم و معصیت خودمان.

شعر نوشتن توسط امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روی قبر سلمان

واقعاً امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مطلب را تمام کرد؛ وقتی که [به] مدائن و قبر سلمان آمد، ـ سلمان از دنیا رفته بود و حضرت از مدینه به طرفةالعینی به مدائن آمدند ـ او را دفن کردند و این‌طور که در تواریخ ذکر می‌کنند روی قبر سلمان با انگشت خودشان این دو بیت را نوشتند:

وَفَدتُ عَلی الکَریم بِغَیر زادٍ *** مِن الحسناتِ و القَلبِ السَّلیم[1]

من بدون زاد، بدون هیچ چیز بر یک کریم واقع شدم، بر یک کریم و بزرگواری! هیچ چیز در دستم نیست و دست خالی وارد شدم.

بهترین توصیف شایستهٔ سلمان

من یک وقتی راجع به این عبارت فکر می‌کردم، هرچه من فکر کردم و در این عبارت غوص کردم که بتوانم بهتر از این پیدا کنم توصیفی که شایستهٔ سلمان است، دیدم نه، هیچ‌کدام! امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بگوید که این سلمان مقام فنا دارد، از نفسش گذشته، کارهایش همه‌اش از روی اخلاص است، مندک در ذات خدا شده، مندک در ولایت شده و ملکوت آسمان و زمین را در اختیار گرفته است، دیدم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هرچه بخواهد راجع به سلمان بفرماید باز به این عبارت نمی‌رسد! حضرت دارد می‌گوید که او بنده است. از چه چیزی گذشته است؟! چه چیزی به‌دست آورده است؟! قدرت از اوست، ولایت از اوست، حرکت از اوست و هرچه دارد از اوست. پس او خودش چیست؟! هیچ! هیچ یعنی همین.

---

[1]. *منهاج البراعة*، ج ۶، ص ۶۳.

وَفَدتُ عَلی الکَریم بِغَیرِ زادٍ؛ آمدم و چشمم به کریم است و نظر به کریم دارم و هیچ چیز همراهم نیست. خدایا در این مدتی که نماز خواندم به نمازم نگاه نمی‌کنم، روزه گرفتم، نماز شب خواندم، ذکر گفتم، احسان کردم، انفاق کردم، کمک کردم، یتیم‌نوازی کردم و چه کردم، [به اینها نگاه نمی‌کنم]. همهٔ اینها تو بودی، اگر هم تو پول حواله نمی‌کردی بنده نمی‌توانستم یک کاه هم خلق کنم! آن‌وقت این پولی که به‌دست آوردم و دارم انفاق می‌کنم، این پول را من درآوردم؟! چه کسی پس‌کلهٔ مشتری را زده است که به مغازهٔ من بیاید و این جنس را از من بخرد؟! می‌توانست به مغازهٔ دیگری برود. مثلاً چه کسی به فلان صاحب پروژه گفته است که پیش فلان شخص برود و آن [شخص] این پروژه را دست بگیرد؟! می‌توانست به دفتر مهندسی و معماری دیگری برود. چه کسی به فلان مریض گفته است که پیش فلان طبیب برو؟! می‌توانست پیش شخص دیگری برود و عمل کند و می‌توانست جای دیگر برود. چه کسی این کار را انجام داده است؟! چه کسی این را راه انداخته است؟! چه کسی حرکت کرده [است]؟!

بعد ما بگوییم که بله، خدایا ما در این مدت انفاق کرده‌ایم! [می‌گوید که] می‌خواستی نکنی! انفاقی که اصل و ریشه‌اش از من است [به خودت نسبت می‌دهی]؟! مثل اینکه شیر آب را شما باز کنید و فخر بفروشید که این من هستم که الآن شیلنگ را زدم و [آب از آن جاری شد]! می‌گوید که برو بابا تو چه هستی؟! شیر آب و لولهٔ آب [این کار را انجام داد]! وصل شدی به آن، آن وصل شده به آن، آن‌هم به آن و رفته تازه رسیده به سد. اگر قرار بر این است کسی بخواهد [کاری انجام داده باشد و بگوید] آن سد کذا باید [بگوید] نه‌اینکه شلنگ آب و شیر آب را شما باز کردید و حالا او بگوید که اگر من نبودم گل‌های تو خشک شده بود! اگر من نبودم همه [ازبین رفته] بود! خُب شلنگ و لولهٔ آب، آب را از کجا آورده است؟!

مِنَ الحَسَناتِ وَ القَلبِ السَلیم؛ نه حسناتی در نامهٔ اعمال من است و نه قلب سالم! قلب سلیم؛ قلبی که در راه تو سلیم و تسلیم باشد و اختیاری از خودش نداشته باشد!

و حَمل الزاد أقبح کل شیء *** إذا کان الوفودُ عَلی الکریمِ[1]

آدم وقتی منزل یک رفیق یا بزرگی دعوتش می‌کنند، ناهار هم با خودش ببرد! این چقدر بی‌احترامی و هتک حرمت و توهین به آن شخص تلقی می‌شود! آدم وقتی می‌بیند می‌گوید که من ناهار دعوتت کردم ناهار آوردی؟! خجالت نمی‌کشی؟! برو همان در خانه‌ات [غذا بخور]!

حالا ما [به] پیشگاه خدا برویم، خدا بگوید که برای من چه آوردی؟! [بگوییم که] خدایا بیا نگاه کن، تو که «أخَفُّ المُطَّلعین» نیستی! تو که «أهوَنُ النّاظِرین» نیستی! من این قدر از عمر فرض کنید نماز خواندم؛ موقع ظهر نماز خواندم و غروب خواندم و صبح خواندم، به‌جای اینکه بگیرم بخوابم بلند شدم! عطش بوده است و روزه گرفتم! حج انجام دادم! زکات دادم! اینها همه چیزهایی است که من همه را انجام دادم. خدا می‌گوید که همهٔ اینها را که انجام دادی از کیسهٔ من خرج کردی یا از کیسهٔ خودت؟! از کجا آوردی؟! از شکم مادرت که آمدی اصلاً دستت را هم نمی‌توانستی تکان بدهی. از کیسهٔ چه کسی خرج کردی؟! چیزی که از کیسهٔ من است به خود من پس می‌دهی و نشان می‌دهی؟! از خزانهٔ من است، تو داری به خود من نشان می‌دهی؟!

پس وقتی خدا می‌گوید که چه آوردی آدم به خدا بگوید که هیچ چیز! باید یاد بگیریم دیگر، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام یادمان داد! همه یادمان باشد إن‌شاءالله وقتی که از این دنیا به آنجا رفتیم، تا خدا گفت می‌گوییم که خدایا امیرالمؤمنین یادمان داد، صاف می‌گوییم که هیچ چیزی نیاوردیم! اگر قرار است از او یاد بگیریم من قبول می‌کنم! ولی درست بگوییم!

خدا رحمت کند خدا بیامرزد، استادی داشتیم مرد بزرگی بود، اهل تهذیب [و] تهجد بود، اهل

---

[1] . همان.

ورع بود و اهل دنیا نبود، خدا رحمتش کند. یک شب به من می‌گفت که فلانی من در این دنیا که هستم وقتی‌که خواستم بروم و خدا به من گفت که چه آورده‌ای؟ می‌گویم که خدایا من فقط برای تو یک چیز آورده‌ام؛ درس و بحث و همهٔ این مطالب هیچ! ـ چون اهل تدریس و این مسائل بود ـ من شش ماه تمام شب‌ها را تا صبح برای تو بیدار بودم و صبح‌ها را هم تا شب برای تو صائم و روزه دار بودم، ـ راست هم می‌گفت ـ من فقط این را برای تو آورده‌ام. [من] همان‌جا در دلم گفتم که خدایا من این را هم نیاورده‌ام! ما که دیگر توفیق روزه هم نداریم. چند شب قبل بود به رفیق‌مان آقای دکتر گفتم که می‌توانم برای امسال اجازهٔ روزه را بگیرم؟! ایشان گفتند نه‌خیر! ما یک همچنین اجازه‌ای نخواهیم داد! الحمدلله ما این توفیق روزه را هم [نداریم] و خیالمان راحت است! نمازهای‌مان هم که معلوم است که به‌درد چه می‌خورد! دیگر چیزی نماند! روزه که نمی‌گیریم و راحت هستیم و نمازمان هم نماز نصفه کاره و خراب و شکسته است و معلوم نیست چه شود!

آنهایی که بالأخره یک چیزی دارند به آنها دارم می‌گویم وگرنه خودم که از اول نیازی به توصیهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هم نیست؛ چون از اول خبری نیست که حالا بخواهیم روی آن فکر کنیم! اما خوشیم، خوشیم که الحمدلله یک همچنین چیزهایی یاد ما دادند و یک همچنین آموزه‌هایی به ما یاد دادند و یک همچنین تعالیمی به ما یاد دادند. یک امیرالمؤمنین علیه‌السّلام داریم که دارد راه را یاد می‌دهد و مسیر را یاد می‌دهد، جای‌های دیگر طور دیگر یاد می‌دهند! من دیدم دیگر و بودم، [می‌گویند که] آقا شما نگاه کنید چند دفعه حج رفتید! عجب! همهٔ اینها را یادداشت کنید و به‌حساب بیاورید! یکی می‌گفت که آقا همهٔ اینها را روی کاغذ بنویس و در کفنت بگذار! ـ شوخی نمی‌کنم! ـ از بزرگان از اهل ظاهر داشت به او یاد می‌داد که چقدر نماز خواندی و چقدر مجلس عزاداری داری، همهٔ اینها را لیست کن و در کفنت بگذار که آنجا وقتی نکیر و منکر و دیگران آمدند بگویید که ما این‌قدر عزاداری داشتیم و این‌قدر لیست داریم که انفاق کردیم و چه کردیم!

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌گوید که این حرف‌ها چیست؟! این مسائل چیست؟! تو اصلاً چه کسی هستی و چه هستی؟! انفاقت چیست؟! عبادتت چیست؟! تهجدت چیست؟! این مسائل چیست؟! همه را رها کن، تنها باش. چرا؟! چون مقابلت کریم است، خیالت تخت باشد راحت! طرفت کریم است، طرفت، طرفی است که در کرامت و بزرگی و بزرگ‌منشی رودست ندارد و چیزی بالاتر از آن نیست. پس حالا که این‌طور است دیگر نیا خودت را عرضه بدار و نیا این‌طور بگو و نیا این‌طور مطرح کن. مدام خودت را پایین ببر؛ اگر صد هستی بیا خودت را نود کن و اگر نود هستی بیا خودت را هشتاد و هفتاد بیاور، غصه نخور ضرر نمی‌کنی! [خودت را] شصت، پنجاه، چهل، سی، بیست، ده، هفت، شش و صفر [کن].

حالا صفر که شدی دیگر خیالت جمع، در نفست وقتی صفر شدی آن موقع یک خبرهایی هست و آن موقع یک چیزها و مسائلی پیدا می‌شود و ظهور می‌کند. هرچه انسان بخواهد بگذارد ضرر کرده است؛ یعنی حتی اگر دو هم باشد به‌اندازهٔ همان دوتا ضرر کرده است! یک هم باشد و نیم هم باشد [همین‌طور]. می‌خواهد ضرر نکند باید نمرهٔ خودش را صفر بدهد! به‌جای بیست یک صفر بزرگ پای پرونده‌مان بگذاریم! از این بیست و ضربدرهایی که آن زمان‌ها دلمان را به این چیزها خوش می‌کردیم! حالا نه، بیاییم دلمان را به صفر خوش کنیم و پای پرونده‌مان یک صفر بگذاریم و بگوییم که خدایا ما پرونده‌مان همین است و هیچی نیست، تو خودت می‌دانی!

و حَمل الزادِ أقبح کل شیء *** إذا کان الوفودُ علی الکریمِ

وقتی که انسان به یک کریم وارد می‌شود بدترین چیز این است که متاعی را بیاورد و عرضه کند و با خودش غذا و توشه ببرد!

إن‌شاءالله امیدواریم خدای متعال در این ماه مبارک از این حقایق وحیانی ما را بی‌نصیب نگرداند و راه و مسیر ما را در راه اهل‌بیت علیهم‌السّلام و اولیاء خودش که اینها راه‌یافتگانند و اینها می‌توانند

ما را راهنمایی کنند [ثابت بدارد] نه دیگران، نه اشخاص دیگر، نه افراد دیگر، نه الگوهای دیگر و نه اسوه‌های دیگر! خدایا راه ما را فقط در مسیر این بزرگان و این اولیاء و این ائمّه علیهم‌السّلام ثابت و مستدام بدار.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد